



محسن بوالحسنی
خبرنگار

حسین پناهی شاعر، نویسنده و بازیگر ایرانی ۶ شهریور ۱۳۳۵ در روستای دژکوه، حوالی شهر سوق از توابع شهرستان کهگیلویه در استان کهگیلویه و بویراحمد به دنیا آمد و بازیگری را از مجموعه تلویزیونی محله بهداشت آغاز کرد و کمی بعدتر چند نمایش تلویزیونی با استفاده از نمایشنامه‌های خودش ساخت که مدت‌ها در محاق ماند. با پخش نمایش «دو مرغابی در مه» از تلویزیون که علاوه بر نوشتن و کارگردانی خودش نیز در آن بازی می‌کرد، خوش درخشید و با پخش نمایش‌های تلویزیونی دیگرش مورد توجه مخاطبان خاص قرار گرفت. به دلیل فیزیک کودکانه و شکننده، نحوه خاص سخن گفتن، سادگی و خلوصی که از رفتارش می‌بارید و طنز تلخ بازیگر نقش‌های خاصی بود اما او را شاید بیش و پیش از اینها باید شاعری دانست با نبوغ بسیار و البته اندوه بسیار. اولین مجموعه شعر پناهی «من و نازی» سال ۱۳۷۶ منتشر شد؛ علاوه بر این کتاب ۱۲ اثر مکتوب دیگر هم در پرونده کاری او به چشم می‌خورد و سه اثر صوتی «سلام خداحافظ» و «ستاره‌ها» و «راه با رفیق» که شامل شعرهای پناهی با صدای خود اوست. این چهره دوست‌داشتنی سرانجام ۱۴ مرداد ۱۳۸۳ در سن ۴۹ سالگی بر اثر ایست قلبی درگذشت و به وصیت خودش در شهر سوق و کنار مادرش برای همیشه آرام گرفت. دختر او، آنا پناهی در گفت‌وگو با «ایران» از پدر می‌گوید.

■ چندسالی می‌شود که بازار جعلیات بخصوص در فضای مجازی داغ است و جمله‌هایی را به چهره‌هایی مثل مرحوم پناهی نسبت می‌دهند که هرگز نسبتی واقعی با او ندارند... وقتی به این نقل‌قول‌های جعلی از پدر برمی‌خورید چه حسی به شما دست می‌دهد؟

همیشه با خودم فکر می‌کنم اگر پدرم زنده بود و این جمله‌های جعلی را که تعدادشان کم هم نیست به نام خودش می‌دید چقدر آزرده می‌شد. خوب یادم هست که سال‌ها پیش از مرگش با

دختر حسین پناهی در گفت‌وگو با «ایران» از پدرش می‌گوید

مردی که به نمی‌دانم‌هایش رسید



یکی از مجلات مصاحبه‌ای داشت و مصاحبه‌کننده تیتراژ نامناسبی برای متن مصاحبه انتخاب کرد و پدرم چند روز بابت این موضوع ناراحت بود. متأسفانه در سال‌های اخیر شاهد جریانی بسیار ناراحت‌کننده و نگران‌کننده به نام نشر جعلیات هستیم. جاعلان خواسته یا ناخواسته، دانسته یا نادانسته از سرانه پایین مطالعه، ناآگاهی و شناخت ناکافی از شاعران و نویسندگان، از مخاطبان‌شان سوءاستفاده می‌کنند و به نشر جعلیات می‌پردازند و بماند که پیدا کردن این جاعلان و ناشران

کار بسیار مشکلی است. نشر جعلیات به نام بزرگان نه تنها به شناخت آنها کمکی نمی‌کند بلکه مسیر شناخت درست را به اشتباه می‌اندازد و خیانتی در حق این چهره‌هاست. شاید یکی از دلایلی که این جعلیات منتشر می‌شود یا اینکه پدرم جزو اولین افرادی بود که این جعلیات به نامش منتشر شده این بوده که زبان در شعر حسین پناهی اصولاً ساده و روان است و جاعلان که اصولاً افرادی هستند که نگاهی سطحی و گذرا به اشعار و نوشته‌ها دارند و به دلیل عدم مطالعه و شناخت نادرست به

استناد به سادگی ظاهری بعضی از همین اشعار یا نوشته‌ها، مطالب را به نام پدرم منتشر می‌کنند و نمی‌دانند بار اصلی در شعر حسین پناهی بر دوش مفهوم و محتواست و شنونده یا خواننده‌ای که شناخت درست و کافی دارد و آثار او را خوانده یا شنیده باشد، سبک نوشتاری و فضای ذهنی او را می‌شناسد و می‌تواند براحتی این تفاوت را تشخیص داده و اشعار جعلی را از غیر جعلی تفکیک کند. هرکس هم نمی‌داند، این جملات بسیار ساده و گاهی سخیف جعلی را به نام ایشان می‌پذیرد و بدتر اینکه آنها را

■ حسین پناهی زندگی عجیبی داشت از درس طلبگی تا نویسندگی تا شاعری تا بازیگری... پیش آمده بود از او پرسید دنبال چیست؟

فکر می‌کنم آنچه او به دنبالش بود در دوره‌های مختلف زندگی‌اش فرق می‌کرد. ذهن حسین پناهی همیشه پر از سؤال بود. پر از نمی‌دانم‌ها و همه آن دانستگی‌های حسین پناهی برآمده از نمی‌دانم‌ها بود. چیزهایی که او دنبالشان بود توأمان در ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین چیزها خلاصه می‌شد. وقتی از او سؤال می‌شود چرا به تهران آمدی، پاسخ می‌دهد: «برای دیدن و لمس کردن برف». این سؤال‌های بی‌جواب گاهی از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین مسائل زندگی را شامل می‌شد. به تعبیر خود او: «زندگی حسین پناهی استثنایی نیست، دنیایش استثنایی‌ست. در دوران

کوتاه طلبگی «بوف کور» می‌خواندم و اکنون که انواع پیتزاها را می‌شناسم و فاصله استکھلم تا بُن را از حفظ هستم، گاهی دلم برای آن روزهای پیامبرانه طلبگی و نشر جامع‌المقدمات و چکمه‌های لاستیکی و سرمای قطبی قم تنگ می‌شود.» از طرفی دیگر همیشه مرگ یکی از مسائل و دغدغه‌های اساسی ذهن‌اش بود اما این مرگ معنایی کاملاً متفاوت از معنایی دارد که در ذهن ماست. «همیشه تلاشم این بوده تا خودم را به آن سوی مرگ برسانم، مرگ نه به معنای نفس نکشیدن، آن سوی مرگ انسان وارسته از تعلق و فرهیخته از تملق است.» و در نهایت می‌گوید «من امروزه به نمی‌دانم رسیده‌ام و فکر می‌کنم که رسیدن به نمی‌دانم‌ها جای خوبی باشد.»

منتشر هم می‌کند.

■ ۱۶ سال از مرگ حسین پناهی می‌گذرد و جنبه‌های بسیاری از شخصیت حرفه‌ای او به عنوان شاعر یا بازیگر شناخته شده است. چه وجهی از حسین پناهی را جامعه هنوز نشناخته است؟

پدرم همیشه دوست داشت به عنوان شاعر شناخته شود و نه یک بازیگر. هر چند که بازیگری یا به تعبیری سینما را همسایه دیوار به دیوار شعر می‌دانست و هر چند شاعرانگی، ذاتی و درونی او بود ولی بسیاری از بازی‌های او نقش‌هایی بودند که او به ناچار بازی می‌کرد. هر چند که به همان نقش‌های معمولی با آن ذهنیت شاعرانه رنگی شاعرانه می‌داد. البته بماند که شاید گاهی اوقات آثار و نوشته‌های پدرم با همین بازی‌ها و نقش‌ها ارزشگذاری شد و ارزشگذاری آثار هنری براساس زندگی حرفه‌ای یا شخصی یک هنرمند می‌تواند کاملاً اشتباه باشد. به عقیده من اگر در شناخت و معرفی او در سطحی بالاتر و بهتر کمک می‌شد به این نتیجه می‌رسیدیم که او شاعر و نویسنده‌ای است که قابلیت‌هایش از آنچه که امروز برای او به عنوان جایگاه یک شاعر در نظر گرفته شده، دارد. او مانند رودی جاری است و مسیرش را طی می‌کند. فکر می‌کنم هنوز خیلی زود است که جامعه بخواهد تمامی وجوه شخصیت یا شعر حسین پناهی را بشناسد یا به تعبیری خیلی کم پیش می‌آید که آثار یک هنرمند به طور کمال و تمام در زمان حیات هنرمند یا حتی سال‌ها بعد از مرگ او مورد اقبال و توجه واقع شود و این امر نیاز به زمان و آگاهی و شناخت و معرفی درست دارد. پدر تعریف می‌کرد روزی در یکی از روستاهای کهگیلویه که برای خرید محصولات روستایی رفته بوده مادری دخترش را صدا زد و گفت بیا آقای پناهی آمده و وقتی دخترش آمده از او پرسیده حسین پناهی را می‌شناسی؟ دختر می‌گوید: بله، بازیگر هستند و مادر می‌گوید نه شاعر! این نوع شناخت برای پدرم با ارزش و شیرین بود که همیشه از آن به عنوان یکی از بهترین خاطره‌هایش یاد می‌کرد.